

فتح محال [۵]

کابل؛

ای شهر آتش و خون!

ای مخروبه بی محزون!

که هر ترک دیوار "آسه مایی"؛

و هر جدار "شیر دروازه"؛

بسان "شاخ برنتی"؛ (۱)

دیده بان نبرد های تست.

چرا خفته ای در خون؟

بر خیز و با ددان بستیز!



هزار خامه بسود

وهزار ورق فرسود

در پیچ و تاب هر رزم پر فسانه بی تو

در تب و تاب هر بزم پر چکا مه بی تو

گر سخن سرای کهن سال (۲)

در هزارمین پارینه سال

بسرود حما سه های بی مثال تو:

نبرد رستم داستان

با ددان و تهمتنان

جدال آرش کمانگیران

با سپاه تورانیان

پیکار کاوه آهنگران

با ضحاک ماران

: لیک

انگشت بشکسته کودکان " کابورا " ی تو (۳)

_ در فرجامین عصر عروج " غولان... " _

کشیده بر مدار جهان

تصویر آشوب بی شمار تو

تندیس قامت استوار تو

تمثال پیکر خونبار تو

نماد دیوار پایداری تو (۴)



در استمرار ایام

که پلنگ لحظه ها

جرعه جرعه ، نوشید عمر زمان

با چه ریوه ، با چه شیوه !

باچه خدعه ، با چه حيله !

که در فتح تو کرد

اسکندر و منصور ... ؛

چنگیز و تیمور ... ؛

" انگریزان " وحشی و " خرسان قطبی " .



در امتداد ایام

که شرنگ لحظه ها

قطره قطره ، لغزید در ظرف مکان

با چه ریا ، با چه جفا

باچه تزویر ، با چه تکبیر!

که در فتح تو کرد
 " جرنیلان " نا پاک ، بی مایه و بد بوی
 " شیخان " اشتر سوارِ بادیه خوی
 " دجالان " سیه اندیش و سیه روی
 که سر نهاده اند بر آستان " نظم نوین "
 از برای آنکه،
 به امارت رساند مزدور بچگان شانرا...



در این ایام، (۵)
 که خدنگ لحظه ها،
 _ با انگشت و مشت _
 می کوبد بر طبل زمان
 فریادی می رسد بگوش :
 « آی ، عبرت نا گرفتگانِ زبون !
 _ که بر پا کرده اید آتش و خون _
 از سر بدر کنید،
 فتح این سرزمین را
 که خیال است و محال است و جنون .»



■ [۵]: "فتح محال"، درحوت ۱۳۷۲ فریاد شده؛ و در شماره ۳۷ «پیام زن» اسد ۱۳۷۳ - جون ۱۹۹۴ و در سایتهای "پیام آزادی" (www.payameazadi.org)؛ "دعوت" و "افغان - جرمن آنلاین" نیز برقرار می باشد.

۱- "برنتی" کوه ایست در جنوب شرق کابل که "منار چکری" - که از خود تاریخ و قصه ای دارد - در بلندای آن قرار داشته و بلندترین قلعه آن بنام "شاخ برنتی" یا "برمتی" نامیده میشود. کهن سالان کابل حدود ۶۰ سال قبل از زبان اسلاف پیر و موسپید شان در مورد "برنتی" و "مرنجان" چنین نقل قول میکردند:

« در گذشته های بسیار دور، در قدیم الایام، دو دیو نگهبان شهر کابل بود. یکی "مرنجان دیو" نام داشت، دیگرش "برنتی دیو". اولی به تپه بزرگی مبدل شد (تپه مرنجان که در قلب کابل موقعیت دارد) دیوی دومی یعنی "برنتی" که هیکلش بسیار بزرگتر از "مرنجان" بود به کوه تبدیل گردید. در اصل این دیو به خاطری که جسمش به بزرگی کوه بود، بسیارخود خواه، مغرور و متکبر بود. به اندام و زور خودش می نازید. مردم او را به همین خاطر (برتنی) مسمی نموده بودند. به سبب همین غرور و کبرش بود که "زوالی اش آمد" و خدا او را به کوه تبدیل کرد »

نگارنده سالهای دهه بیست و سی را (در کابل)، کاملاً به خاطر دارد: جوانان مغرور و متکبر، خودنما و زورمند که به امور دیگران مداخله میکردند و یاسبب آزار و اذیت مردم می شدند، کس و یاکسانی هم بودند که مثلاً یکی از آنان را با خشونت مخاطب قرار داده می گفت: «چه بری ما خوده (برای ما خود را) شاخ برنتی ساختی! شاخ ته می شکنا نم (شاخ ات را می شکنم)» [در فرهنگ های فارسی (برتنی) به معنی خود بینی، خود نمایی، کبر و غرور آمده، این واژه به مرور ایام و به خاطر سهولت در تلفظ از برتنی به "برنتی" و "برمتی" تغییر نموده است، دراین اسطوره شفاهی علت مبدل شدن دیوان به کوه و تپه، چندان روشن نیست، امید کاوشگران اساطیر کشور، در زمینه باز کردن بازهم بیشتر این اسطوره توجه فرمایند.]

۲- حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر حماسه سرای بزرگ (سرآینده شهنامه).

۳- "کابورا" یکی از نامهای قدیم کابل می باشد.

۴- اشاره ایست به دیوارهایی بر فراز کوه آسه مایی و شیر دروازه.

۵- پیکره اخیر این پارچه، در نخستین روز تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان؛ سروده شده است.